

# مرگ بالای درخت سیب

نویسنده و تصویرگر: کاترین شارر

مترجم: پروانه عروج‌نیا





روزی همسر روباه سخت بیمار می‌شود و می‌میرد.  
همه‌ی آسودگی و خوشی روباه به‌سرعت محو می‌شود.  
روباه احساس تنهایی و بی‌کسی می‌کند. می‌رود زیر درخت سیب می‌نشیند و آهسته می‌گرید.  
«مرگ، تو چه کار کردی؟ چطور ممکن است همسر من بمیرد، در حالی که تو هنوز آن بالا چسبیده‌ای؟»  
مرگ لبخند می‌زند و می‌گوید:  
«تو فقط مرگ خودت را گیر انداختی. اما من می‌توانم هم‌زمان جای دیگری باشم و به شکل دیگری درآیم.  
اگر غیر از این بود، هیچ موجود زنده‌ی دیگری نمی‌مرد، هیچ حیوانی و هیچ انسانی و هیچ گیاهی.  
آن وقت چه وضعی برای زمین پیش می‌آمد؟ زندگی به من نیاز دارد.»

روباه پاسخی ندارد، با دم آویزان راهش را می‌گیرد و می‌رود.

